

ممنوع باشد و چون ماه مبارک رمضان که ایام فرخنده  
 فرجامش را از مسک ختام روایح مفایح للصایم فرحتان  
 فایح است و در لیالی عالی قدرش انوار مصابیح تراویح  
 لامع و لایح بگذشت و میامن فرایض و سنن صیام و قیام آن  
 خجسته لیالی و ایام ببرکات اقامت نوافل و واجبات روز  
 سعید عید مستردف گشت رای عالم آرای صاحب قران دریا  
 عطا در باغ دلکشا پرتوالتفات هر بسط بساط مسرت و انبساط  
 انداخت و طویهای بزرگ و جشنهای خسروانه ترتیب افتاد و از  
 جمله خدر معالی رقیه خانیکه طوئی کرد که تا شیوه فیروزه قام  
 سپهر بکاسه سیمین ماه و صحن زرین مهر مزین گشته زهره خنیاگر  
 مثل آن قدیده بود و پیرتیر صاحب تدبیر را نظیر آن هرگز  
 در ضمیر نگذشته - و صلی الله علی سید الانام و داعی  
 الخلق الی دارالاسلام محمد و آله الکرام و  
 صحبه العظام و سلم تسلیما دایما ابدا کثیرا و الحمد  
 لله رب العالمین \*

ذکر اسبابی که باعث شد بر توجه حضرت  
 صاحب قران بصوب ایران زمین  
 بیورش هفت ساله

از حکم تقدیر آسمانی که مجاری امور عالم اشکارا

و نهانی مطلقاً بران مترتب است امیرزاده میرانشاه در پاییز  
سنه ( ثمان و نسمین و سبعماید ) موافق سچقان ٹیل در خوالی  
خوی بقرب مزار پیر عمر نخچی پیربان نشاط شکار فرموده بود  
و در اثناء نگ و تاز بقوچی باز خورد و از فراز زین دو تو  
گشته \*

\* خواست که آن قوچ را زنده بگیرد بدست \*

\* دست نداد و قضا نقش دیگر گونه بست \*

شاهزاده که مانند او شهسوار در روی زمین کم افتد به سر و  
گردن بر زمین افتاد و از شدت آن سقطه زمانی نیک از خود  
برفت غریب از نهاد امراء و ارکان دولت برآمد و لشکر سراسر  
از آغا و نوکر جمع آمده در قلق و اضطراب افتادند تا بعد از  
دیر وقت اندک حرکتی کرد و فی الجمله اثر حیات در او پیدا  
شد و تا سه شبانه روزش چند نوبت غش طاری گشت  
و طبیبی که متصدی اصلاح بود موجب افساد آمد و بهرین  
بعد که مظنه آن هم بود در معالجه خطا کرد و از تعاضد این  
اسباب خللی فاحش بدماغ آن چراغ دوده اقبال از عین  
الکمال راه یافت و چنان خسروی که فاموس تخت آذر  
بیجان و الوس هلاکوخان از کمال شہامت و صرامت بنوعی  
قائم داشته بود که مزیدی بران صورت نمی بست حکام  
و سرداران اطراف و اکناف حتی آنان که مدد العمر

سراطاعت بفرمان هیچ پادشاه فرو نیارده بودند و بهای  
 اذعان آستان خدمت هیچ سلطان نسپرده مجموع دست  
 تولا بدامن دولت والای ارزند و باقدام انقیاد بدرگاه  
 آن فروزنده افسروگاه آمده اند و از صنوف نوازش و بخشش  
 خسروانه آن دیدند که هرگز در خیال امانی و آمال ایشان  
 نگذشته بود \*

\* نظم \*

\* همتش دست کرم چون بوشاده روز بزم \*

\* خیره مانده از عطایش دیدم و هم و قیاس \*

\* هیبتش چون بر کشیدی تیغ کین هنگام رزم \*

\* تیره گشتی چشمه خورشید تابان از هراس \*

از آسیب چشم زخم بعد از وقوع آن حادثه چنان شد که  
 اکثر افعال و اقوال او از هیچ صواب انحراف داشت گاه  
 از مجرد توهمی خون یکی هدر ساختی و گاه برای اسراف  
 و اتلاف گنجی بهره اختی و بتخریب عمارت امر میفرمود  
 و بسی کارها را که نه درخور چنان سوزی بود ارتکاب  
 می نمود از جمله بی موجبی در اوایل فصل تابستان برکوب  
 عساکر فرمان داد و بعزم یورش بغداد سوار شد و هر شبانه  
 روز دو کوچ میراند و همانا تصورش آن بود که سلطان احمد  
 را بمجرد آوازه توجه رایت نصرت شعار ارکان ثبات و قرار  
 تزلزل پذیرد و بغداد را گذاشته فرار پیش گیرد و چون

شاهزاده بقبه ابراهیم لک<sup>(۱)</sup> رسید از تبریز خبر آمد که جماعتی از اعیان و متعینان آنجا اتفاق نموده اند و هم سوگند شده که غدیری ایدیشند و چون حمیت ملکانه رخصت نمیداد که پیش از وصول بمقصد بازگردد بدان خبر التفات نمود برقرار می راند تا بظاهر بغداد نزول فرمود و سلطان احمد چون میدانست که نه موسم محاصره بغداد است لب وقار بدندان تجلد گرفته جای نکه داشت و چون از جانب تبریز ایلچیان متعاقب آمدند و اندیشه عصیان بقاره مکرر عرضه داشتند بعد از دو روز که رایست نصرت شعار سایه وصول بران دیار افکنده بود شاهزاده کامکار بعزم مراجعت سوار شد و روی توجه بصوب تبریز آورد و هر روز در کوچ می فرمود و چون بآنجا رسید جماعتی که بقصد غدیر و عصیان منتهم بودند و از جمله قاضی بود همه را بتیغ سیاست بکدرانید و در پاییز همان سال بنا بر آنکه مخالفتی از سیدی علی شکی ارلات<sup>(۲)</sup> توهم فرمود تحقیق ناکرده لشکر کشید و ولایت اورا غارت کرد و چون آوازه استغراق اوقات شاهزاده بعیش و عشرت و قلت التفات او بضبط و نسق امور ممالک انتشار یافت گرجیان خبیث نهاد که دیو نساد و طغیان ایشان در شیشه

(۱) در بعض نسخ بجای - لک - (مالک) است \* (۲) در بعض

کتاب بجای - سید - . (سید) دیده شد \*

ملاست قهر حضرت صاحب قران مقید بود دلیر شدند و در آن مدت که آن حضرت بیورش هندوستان فرموده بود پای جسارت از جاده مطارعت بیرون نهاده مخالفت آغاز کردند و در آن وقت سلطان طاهر پسر سلطان احمد جلابر با جماعتی اتباع در قلعه النجیق بود سلطان سنجر حاجی سیف الدین بر حسب فرمان قضا جریان از مدتی مدیده باز آن قلعه را محاصره میکرد پیرامن قلعه از جمیع جوانب دیواری از سنگ بر آورده بودند چنانچه کس از قلعه بیرون نمی توانست رفت و کس از بیرون راه بقلعه نداشت و اهل حصار نیک به تنگ آمده بودند در آن فرصت گرجیان غلبه عظیم از بی دیغان جمع آوردند و سید علی شکی<sup>(۱)</sup> اگرچه بشعار اسلام متحلی بود بواسطه آنکه ولایت او را تاراج کرده بودند چنانچه گفته شد با گرجیان اتفاق نموده بعزم استخلاص سلطان طاهر که در مضیق محاصره کارش بجان و کارد باستخوان رسیده بود متوجه النجیق شدند و بولایت آذربایجان در آمده دست تعدی و عدوان بخرابی ولایت مسلمانان بر کشادند و چون سلطان سنجر از آن حال آگاه گشت از در قلعه برخاست و به تبریز رفت و صورت واقعه را بعرض امیرزاده میوانشاه رسانید و شاهزاده پسر خود را امیرزاده

(۱) در بعضی نسخ بجای - سیدی - (سید) است .

ابا بکر با چند میر مثل سلطان سنجر و حاجی عبد الله عباس و محمد قزغون و شیخ محمد تواجی و دیگر امراء با طغیان نایره آن فتنه فرمان داد و ایشان بصوب النجف روان شدند و چون گرجیان بحصار النجف رسیدند سلطان طاهر فرود آمده با ایشان پیوست و قلعه را بحاجی صالح و سید علی احمد اغلشائی و سه از ناور گرجی سپردند و گرجیان امراء بزرگ و بهادران را از ناور گویند و چون مقصود ایشان خلاص سلطان طاهر بود بعد از حصول مراد بازگشتند و هم در آن حوالی لشکر تبریز با ایشان رسید و سپاه چانبدین صف کشیده جنگ در پیوست و چون گرجیان بغایت غلبه بودند از ناوران ایشان بتهور پیش آمدند و میمته و میسره لشکر تبریز را براندازند و سید علی شکی از قلب بیرون تاخته روی انتقام با میرزاده ابا بکر نهاد شاهزاده جوان بخت با آنکه در سن هزده سالگی بود پای ثبات نشسته یک چوبه تیر بکمان جلادت در آورد و از شست ظفر کشاد داده بردامن زره کلاه خود سید علی آمد ازان گذار کرده پررگ کردن او نشست و آن بی باک بر خاک هلاک افتاد و لا غرو و الشبل فی المخبر مثل الاسد اما چون گرجیان غالب شده بودند و لشکر تبریز را رانده شاهزاده نیز بازگشت و سلامت ازان

ورطه بیرون آمد و گرجیان بموضع خود مراجعت نمودند  
 و از تبعات تغیر دماغ شاهزاده آن بود که طبعش بکلی مایل  
 عیش و عشرت شد و اکثر اوقات بشرب خمر و لعب نرد مشغول  
 بود و این نیز موجب آن گشت که امور نامناسب از او صدور  
 می یافت روزی در اثنای گفت و گو با حرم محترمش  
 خانزاده دشنامی تهمت امیر بار داد خدر معلی از آن  
 معنی بیش از حد بتنگ آمد و در تفتیش و منشاء آن افتراء  
 محکم بایستاد و در آن قضیه خرمین حیات جمعی از مرد و زن  
 بآتش غیرت آن بانوی رفیع مقدار بسوخت و دولتخواجه  
 ایذاق که راه وزارت و نیابت داشت جریده با حرم خود  
 بگریخت و به ری پیش بیان قوجین رفت و حاصل عمرش  
 که در مدت امارت اندوخته بود بباد غارت و تاراج رفت  
 و این وحشت بآن انجامید که خانزاده از خشم متوجه  
 سمرقند شد و چون حضرت صاحب قران از غزو همد وستان  
 معاودت نمود و بمستقر سریر سلطنت قرار گرفت بمسامع علیه  
 رسانیدند که باحوال بعضی ممالک ایران بتخصیص  
 آذربایجان فتوری راه یافته است و هم در آن ولا مهد ابهت  
 مآب خانزاده که از تبریز توجه نموده بود بسمرقند رسید و در  
 قصر باغ چنار بشرف بساططوس استسعاد یافت و حال خبط  
 دماغ شوهرش امیرزاده میرانشاه و شکایتی چند که از او

داشت بعز عرض همایون رسانید و عرضه داشت که اگر راست  
 همایون متوجه آن طرف نمیشود او اندیشه مخالفت دارد  
 چه تمام یا ساق آنحضرت را ترک کرده و اموال و خزانه را  
 باسراف و تبذیر تلف نموده و این معافی موجب آن شد  
 که حضرت صاحب قران گیتی ستان از متاعب سفر هندوستان  
 هفتوز نیاسوده و بعد از چنان سفری زیادت از چهار ماه در  
 مستقر سریر سلطنت توقف فرموده عزیمت صوب ممالک  
 ایران تصمیم فرمود \*  
 \* نظم \*

جهان کاروان شاه سالار بود \* دران کاروان بار بسیار بود  
 ز هر گوشه بار می اوفتاد \* همان کار در کار می اوفتاد  
 دران کارها یار او بود و بس \* پناهنده را گشت فریاد رس

گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب قران

بایوان زمین بیورش هفت سالد

\* نظم \*

بود پادشاه سایه حق بحق \* بود کارایشان بد یگر نسحق  
 چو ظل افکند قدرت سی شبیه \* نگیرد قیاسش ز کس جز سفیه  
 نماند با حوال کس کار شاه \* چه نسبت کسی را بظنّ اله  
 یکی را که در عهد شد عالمی \* تن آسانی او را نزیدد دمی  
 بنخصیص شاهي که گردون پیور \* ندیده چو او خسرو می بر سریر



ماه در هر ماه خنک فلک را از نو نعل بند می میکند یعنی  
 بسیر متوالی در ایام و نیالی بسرحده کمال می توان رسید  
 و آفتاب هر بام و شام دامان آسمان در خون می کشد یعنی  
 جهان کشائی و فرمان روانی بی تیغ آزمائی و کیهان پیمائی  
 میسر نمیگردد و آنرا که نه از عزایم خجسته فرجام سعی تمام  
 و کوشش بود و ام است ابلق ایام رام نیست و گردش روزگار  
 بکام نه رهبر کرامت تمام انتظام پیوسته خون آشام نیست  
 نه عقد دولتش انتظام یابد و نه قواعد سلطنتش استحکام  
 پذیرد لاچرم حضرت سپهر بسطت صاحب قران \*  
 \* مصراع \* \* که ختم گشت پرو تا ابد جهان پانی \*  
 چون از یورش هندوستان که مدت یکسال ببط و ترحال و قطع  
 فیانی و جبال و تحمل شد اید جدال و قتال با زمره شرک  
 و ضلال اشتغال می نمود مراجعت فرمود بی آنکه چند  
 گاهی با ستراحت و آسایش بگذراند بنا بر اسپاهی که  
 گذارش پذیرفت باز عزیمت چنانچه ایران پیش نهاد همت  
 عالی ساخت و رأیت عزم خسروانده برافراخته و زلزله در  
 زمین و زمان انداخته نواجیان بزرگ بر حسب فرمان بهر  
 طرف کس فرستادند تا سپاه استعداد یورش هفت ساله کرده  
 بدرگاه عالم پناه جمع آیند و بقدر توان و امکان در استعجال  
 کوشیده اصلا تعالی نذم آید \* \* بیت \*

چو شد منتشر تصدق عزم شاه \* بجنبش درآمد زهر سو سپاه  
 درآمد زهر جانبی لشکر \* روان گشت جیشی زهرکشوری  
 و حضرت صاحب قران سید خواجه شیخ علی بهادر و جهانملک  
 ملک و پیر محمد فولاد را که از امراء امیرزاده شاهرخ  
 بودند روانه هرات گردانید تا شاهزاده مشارالیه رسانند  
 که با لشکر متوجه آذربایجان شود و امیر سلیمان شاه از  
 پیش به تبریز رود و چون امراء این سخن بشاهزاده رسانیدند  
 در زمان بجمع سپاه خراسان فرمان داد و امیر سلیمان شاه  
 با سید خواجه بی توقف روان شد و شاهزاده سنسوده مآثر  
 بعد از فراهم آمدن عساکر بسعادت و اقبال سوار شد و برای  
 بسطام و دامغان توجه فرمود و چون بجای چرم رسید از  
 اردوی اعلی که در آن وقت از جیحون عبور نموده توکل  
 فرقا آمد و فرمان رسانید که سپاه خراسان برای شاسمان  
 و استراباد و ساری بروند که اردوی بزرگ از بسطام  
 و دامغان خواهد گذشت شاهزاده بر حسب فرمان عذر  
 عزم بصوب شاسمان یافت و در آن راه بواسطه صعوبت طرق  
 و مسالک و علف و گیاههای مهلک چهارپای بمیار تلف  
 گشت و بعد از بسی زحمت بدوالت و فیروزی بفیروزکوه  
 رسیدند و رای ممالک آرای امیرزاده محمد سلطان را  
 جهت ضبط توران زمین بسمرقند که مستقر سریر سلطنت بود

بگذاشت و بپردی بیگ سار بوغا و امیر حاجی سیف الدین  
 و خدا داد حسینی و امیر شمس الدین عباس و صدیق تابان  
 و ارغونشاه اختاجی و الیاس خواجه شیخ علی بهادر و دیگر  
 امراء که بضبط سرحد مشغول بودند برقرار بملازمت  
 شاهزاده بهمان شغل بازداشت و امیرزاده اسکندر عمر  
 شیخ را جهت ضبط اندکان و محافظت آن سرحد تعیین نموده  
 و رایت جهانکشی سعادت انشاء اول پایز روز چهارشنبه  
 هشتم محرم سنه ( اثنین و ثمانمایه ) مطابق توشقان نیل بفتح  
 قریب که بحساب از حسن اتفاق موافق سال تاریخ است  
 در حرکت آمد .

• نظم •

خد بوجهان کیوروشن ضمیر • برخش اندر آمد ز عالی سریر  
 روان کوه رایت بعونِ اله • روان در پناهِش جهانی سپاه  
 و باغ قرانویه بفر نزل همایون شرف اختصاص یافت  
 و از انجا بسعادت و اقبال نهضت نموده و از عقبه گذشته بکش  
 فرود آمد و کرامت زیارت شیخ شمس الدین کلال دریافته  
 صلوات و صدقات بارباب استحقاق رسانید و از انجا روان شده  
 چون بقرمذ رسید از مزارات متبرکه آنجا بدخصیص مشهد مذکور  
 سعادت و مرقد معطر قطب الاولیاء و المحققین خواجه  
 محمد علی حکیم ترمذی و شیخ بزرگوار ابوبکر و راق و دیگر  
 مشایخ کبار قدس سرهم اجمعین استمداد همت نموده و صلوات

و صدقات بمجاوران و سایر مستحقان رسانیده از جلیحون عبور فرمود و ببلخ در سرغاز پای حصار هندوان نزول فرموده همان طریقہ مرضیہ مسلوک داشت و از ارواح مقدسه اولیاء که در آن سرزمین آسوده اند بتخصیص خواجہ عکاشہ و خواجہ رمان و سلطان احمد خسرویه و فضیل عیاض و سفیان ثوری و غیرهم - نورالله مضجعهم - اقتباس انوار سعادت و استفاضت مدار کرامت نموده خانہ امیر یادگار برلاس را که داروغہ بلخ بود از فرقدوم فرخندہ شوکت سپهر برین بخشید امیر مشار الیہ برسم نثار و پای انداز قیام نموده شرایط خدمتگاری و طوی و پیشکش بتقدیم رسانید و از آنجا بسعادت و اقبال سوار گشته روان شد و چون مراحل و منازل قطع فرموده موضع ساریق قمش جام مخیم نزول همایون گشت اغرق<sup>(۱)</sup> امیرزادہ شاهرخ و حضرات عالیجات ملکت آغا و گهر شاد آغا و فرزندان از هرات آمده در آن محل بمعسکرتظرف پناه ملحق شدند و بسعادت بحاطبوس فایز گشته نثار پاشیدند و پیشکشها کشیدند و امیرزادہ سیور غمشم را که بچهار ماه پیش ازین بتاریخ پنجشنبه هشتم رمضان سنہ ( احدى و ثمانیۃ ) موافق سیوم خرداد ماه جلالی سنہ ( احدى و عشرين و ثمانیۃ ) بطالع

( ۱ ) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجای - اغرق -

سنبله در هرات از ملکت آغامتولد شده بود مشمول میامین  
 نظر حضرت صاحب قران گردانید و آنحضرت دیده عطفیت  
 بروی او باز کرده مبتهج و مسرور گشت و هم در آن محل امیر  
 آقبرغا از هرات آمده بسعادت زمین بوس استسعاد یافت  
 و برسم نثار و پیشکش قیام نموده مراحم خسروانده او را فوازش  
 فرمود و بخلعت خاص سرافراز گردانیده اجازت انصراف  
 ارزانی داشت و چون از انجانیهت نموده وطنی مسافت  
 فرموده بمزار متبرک شیخ الاسلام عالی مقام احمد جام در  
 آمد ساقی اخلاصش کوش مالاحسان و انضال در  
 داده حریفان فقر و فاقه را از جرعه نذور و صدقات سرخوش  
 و دل شاد گردانید و از روح بزرگوار صاحب مزار استمداد  
 همت نمود و امیرزاده رستم را بجانب شیراز پیش برادر  
 بزرگش امیرزاده پیرمحمد فرستاد که برادران باتفاق متوجه  
 بغداد شوند و امیرسونجک را با دو هزار سوار ملازم او  
 گردانید و در صحاری خرکود و فراه کرد شکار انداخت و بعد  
 از دو روز که جرگه بهم پیوست •

• بیت •

• زهرگونه صید اندران پهن دشت •

• فگندند چندانکه از حد گذشت •

و از انجا در کنف حفظ پروردگار تعالی و تقدس از راه  
 فیشاپور و بسطام روان شد و راه براه لشکر ظفرشمار را تبار

داد، بحدود رُمی درآمد و چون از خوار گذشته قریه ایوانگ  
از فر نزول همایون رشک ایوان کیوان گشت امیرزاده  
شاه رخ که بر حسب فرمان از راه مازندران فرموده بود  
در آن محل بموکتب گیتی کشای ملحق شد.

تمه قصه امیر سلیمان شاه که بر حسب فرمان  
از پیش آمده بود

امیر سلیمان شاه که بموجب فرموده پیشتر متوجه تبریز  
شده بود چون بری رسید و از تقریر بیان قوچین که دروغه  
ری بود تغییر دماغ امیرزاده میرانشاه بتحقیق پیوست  
رفتن به تبریز مصلحت ندانست و از آنجا بهمدان رفته  
توقف نمود و امیرزاده ابابکر با امراء امیرزاده میرانشاه  
مشورت کرده باتفاق خط نوشتند پیش امیر سلیمان شاه که  
البته می باید آمد و چون امیر سلیمان شاه به تبریز رسید  
بعد از دو روز امیرزاده میرانشاه را با معدری باستقبال  
رایت فتح آیت روان کرد و امیرزاده ابابکر او را  
در ظاهر تبریز بمرغزار قم توبه طوی داد و خلعت  
پوشانیده امپان متعدد کشید و سید خواجه شیخ علی بهادر  
را که همراه او بود اسپ و جامه داد و از آنجا متوجه قرا باغ  
شدند و چون صاحب قران کامکار از ری و شهریار بگذشت

امیرزاده میرانشاه برسید و آن روز رخصت ملاقات نیافت و هم در آن روز امان از شیراز با هدا یا و پیشکش که امیرزاده پیرمحمد عمر شیخ ارسال نموده بود پیامد و بعز بساط بوس فایز گشته آنچه همواره داشت بمحل عرض رسانید امیرزاده میرانشاه روز دیگر بدولت پای بوس مستمع شد و زنان و زده پیشکش کشید لیکن بواسطه جرایمی که از و صدور یافته بود ملحوظ نظر التفات نشد • • مصراع •  
 • بیچاره آنکه از نظرش او فتاده است •

و تمورخواجه آقبوغا و جلال الاسلام بر حسب فرمان جهت تحقیق احوال شاهزاده پیشتر به تبریز رفتند و نواب و عمال او را گرفته بند کردند و دفترهای دیوانی طلب داشته اموال در داند که چند سالی که بدیوان اعلی تعلق داشت و شاهزاده بطریق اسراف و تبذیر بهر کس داده بود از نسخه بیرون نوشتند و مجموع استرداد نمودند و چون بمسامع علیه رسانیده بودند که افراط میل شاهزاده بعیش و عشرت که موجب اختلال مملکت گشت ترغیب جمعی ندیم پیشه و اهل ساز بود که پیوسته ملازم بودند و او را بران میداشتند حکم واجب الاتباع نفاذ یافته بود که ایشانرا بدار عبرت برکشند و ندیمان مجلس شاهزاده را مثل مولانا محمد قهستانی که با وجود وقوف بر مصطلحات فنون علوم در شیوه

نظم و نثر و جدّ و هزل یگانه دوران و اعجوبه زمان بود  
 و استاد قطب الدین نایبی و حبیب عودی و عبداللومین  
 گوینده که هر یک در فن موسیقی یگانه روزگار و سرآمده  
 ادوار بودند همه را بگرفتند و چون بیای دار آوردند بحکم  
 کما تعیشون تدوئون مولانا محمد معادت مطایبه و  
 ظرافت با استاد قطب الدین گفت که خدمت استاد در جمیع  
 حالات مقدم و پیشوای ما بوده درین مقام نیز همان رسم  
 صرمی می باید داشت و جلد اول قطب الدین نایبی را  
 ریسمان در پای انداخته بدار برکشید و چون نوبت بمولانا  
 محمد رسید این دو بیت نظم کرده بخواند و قضا حکم خود  
 براند •

• بیت •

- پایان کار و آخر عمر است ملحد<sup>(۱)</sup> •
- گر بایدت و گرنه بدست اختیار نیست •
- منصور وار گر ببردت بیای دار •
- مردانه پای دار جهان پایدار نیست •

و رفیقان ایشان را نیز همان شربت چشانیدند و چون حضرت  
 صاحب قران بسطانیه رسید مظفر نظری<sup>(۲)</sup> از اصفهان آمده  
 بدولت بماطبوس سرافراز گشمت و از هر گونه ظرایف

(۱) در بعض نسخه بجای - ملحد - (محمد) است • (۲) در

و کتاب بجای - نظری - (نظیری) دیده شد •



و نفایس و ثمنیوقات و پیشکشهای فراوان کشید و رایت  
 نصرت شعار برآه قرادره و اردبیل متوجه جانب قرا باغ  
 شد و در صحاری موقان و اقامت شکار کرده بگذار آب آرس  
 نزول فرمود و بران آب از کشتی پل بسته بساعات و سلامت  
 عبور نمود و قرا باغ آران را مضرب خیم جلال و مرکز رایت  
 و اعلام در امت و اقبال گردانید و اردوی اعلی در حوالی  
 قطور کنت که یورت عمرتابان بود قشلاق کرد و امیرزاده  
 ابا بکر و امیر سلیمان شاه در اینجا بشرف بساط پوس استسعاد  
 یافتند و امراد امیرزاده میرانشاه و اعیان سپاهش هر یک  
 فراخور حال خود پیشکشها کشیدند و چون پیش ازین والی  
 ولایت شکی سید علی<sup>(۱)</sup> ازلات بال لشکر گرج اتفاق نموده بود  
 و بدر قلعه النجیق آمده و جان بر سر آن نادانی کرده چنانچه  
 شرح داده شد درین وقت پسر او سید احمد که متصدی  
 ایالت ایل و ولایت او شده بود بواسطه جریمه پدرش  
 از بیم انتقام خدام صاحب قران گردون غلام مضطرب  
 و بی آرام گشت و التجا بملک شروان امیر شیخ ابراهیم برد که  
 او بمزید اخلاص در بندگی بندگان آنحضرت سمت اختصاص  
 یافته بود \*

\* بیت \*

هر که با خلاص کند بندگی \* سر بفرآرد ز سراغ بندگی

(۱) در سه نسخه بجای - سید - ( سیدی ) دیده شد \*

شیخ ابراهیم با سنظهار عفو یان شاهانه او را به پایه سریر خلافت  
 مصیر آورد و بعد بساط بوس رسانید سید احمد زمین  
 عبودیت پلب ادب بوسه داد و شیخ ابراهیم عفو چرایم او را  
 از حامی مراحم پادشاهانه درخواست کرد عواطف حضرت  
 صاحب قران نقوش تقصیرات او را رقم عفو و اغماض کشید  
 بصنوف تربیت و فوازش سرافراز گردانید و منصب و مقام  
 پدرش با و ارزانی داشت و شیخ ابراهیم ساوری بسیار آورده  
 به ترتیب طوی مشغول گشت و چند ان اسپ و گوسفند  
 جهت آن طوی کشته بود که مطبخیان از پختن آن عاجز  
 آمدند و تواجیان آنرا بر لشکر قسمت کرده همه را به پختند  
 و روز طوی به بگا و لان سپردند و دیگر اسباب جشن مجموع در  
 خوران بود و بعد از آن پیشکشها کشید از جانوران و غلمان  
 و جوارح و انواع اقمشه و رخوت و اصناف جبّه و اسلحه  
 و غیر آن و از جمله شش هزار اسپ کشید \*

### ذکر رسیدن اخبار ساوا از اطراف و اقطار

در اثنای احوال مذکور خبرهای ملایم که از شواهد  
 و علامات قوت دولت روز افزون بود از اطراف و اکناف  
 جهان برسید از جمله آنکه تمور قتلخ آغان که بعد از شکست و  
 ضعف توقتمش خان از پیش حضرت صاحب قران رفته بود  
 و خانی الوس جوجی برو قرار گرفته بحکم آن الانسان

لیطغی ان ارأه استغنی کفران نعمت کرده دم از  
مخالفت می زد درین وقت وفات کرده است و آن الوس  
بهم برآمده و پوریشان گشته و دیگر آنکه ملک الظاهر بقوق  
که ممالک مصر و شام در حیطه سلطنت او بود و بیعت حیات  
عاریتی باز سپرده و میان امراء ممالک او مخالفت و منازعت  
واقع شده و بمحاربه و قتال انجامیده و بسیاری از اعیان امراء  
ار بقتل آمده و فرج پسر ار که ولی عهد پدر است و جودی  
و اختیار بی ندارد و دیار مصر و شام بیکبارگی بهم برآمده و دیگر  
آنکه در ولایت خطای تغوز خان که پادشاه آن مملکت بود  
و مدنی بکفر و ضلالت گذرانیده در گذشته است و هرج و مرج  
بایل و الوس او راه یافته و دیگر آنکه خضر خواجه افغان که حاکم  
جته بود داعی اجل را اجابت نموده و در میان پسوانش  
شمع جهان افغان و محمد افغان و شیرعلی افغان و شاه جهان افغان  
بواسطه افساد مردم شریک مخالفت باز دیده شده و دیگر آنکه امیر  
مسلم سکن در عمر شیخ با امراء از افغان لشکر کشیده به غولستان  
نه بفرود دولت قاهره بر <sup>بیا</sup> ایشان غالب شده و دشمنان را  
نهور و منکوب گردانیده و <sup>بیا</sup> وصول این اخبار که <sup>بیا</sup> پیگ  
وز اتفاق افتاد موجب مزید بهجت و استظهار  
دلت خواهان سعادت یار گشت و الحمد لله الواحد  
لقهار و تفصیل قصه امیرزاده مشارالیه آنست که چون

الوس چنه بواسطه و نات خضر خواجه اغلن بهم برآمد امیر  
 زاده اسکندر آن معنی را غنیمت دانست با آنکه در سن  
 پانزده سالگی بود لشکرانندگان جمع آورد و با امراء که ملازم  
 او بودند مثل پیر محمد طغی بوغای برلاس و نورک برلاس  
 و بیان نمود بیکجگ چنه و پیر حاجی ماش و شیر مست  
 پسر بهمن چون غرنانی متوجه مغولستان شد را امراء که بر حسب  
 فرمان اعلی در چنه بودند مثل پیردی بیگ و خداداد  
 حسینی و امیر شمس الدین عباس و داد ملک برلاس و  
 صدیق تابان و غیرهم توجه نمودند و چون مرکب شاهزاده  
 به نزد یک کاشغور رسید امراء بدو ملحق شدند و با اتفاق روی  
 جلالت به آن جانب آورده یازگفت را تاخت کردند  
 و از اینجا گذشته سارق قمش و کلپین والی کول و یار قورغان  
 و چهارطاق و کینوک باغ همه را بتاختند و چون بنا حیه اوج  
 رسیدند ایل والوس که در آن نواحی یورت داشتند بعضی  
 با فقیاد و ایلی پیش آمدند و بعضی<sup>۱</sup> را کوچ کرده<sup>۲</sup> برآه آق سمر  
 بردند و اوج را که حصنی است استوار<sup>۳</sup> بکوشش بسیار فتح  
 کردند و آق سوسه<sup>۴</sup> قلعه است که راه بیکدیگر دارد و در  
 حصانت و محکمی<sup>۵</sup> بهرتبه که اهالی آن نواحی و حوالی

(۱) در بعض کتاب نجای - بعضی را کوچ کرده برآه آق سوسه

بردند - (بعضی کوچ کرده برآه آق سوسه رفتند) دیده شده

آن را امید گاه روز وقایع و شداید شفا سندن امیدرزاده  
 مشارالیه با امراء عذبان عزیمت بصوب آقسوتافتند و چون  
 برسیدند در ظاهر آن فرود آمدند و بتدبیر اسباب جنگ  
 حصار و ترمیم آن چون ساختن ماسجور و بریدن نقب و  
 تراشیدن نرد بانها و عرادهها و نظایر آن مشغول شدند و قریب  
 چهل روز بمحاربه و مقاتله اشتغال نمودند و بعد از آن اهالی  
 قلعه انقیاد کرده پیشکش بدر فرستادند و جمعی بازرگانان  
 خطای را نیز که آنجا بودند باموال بیرون کرده فدای  
 خود ساختند و از آنجا <sup>(۱)</sup> چپقون بطرف پای و کوسن فرستادند  
 و پای بیلاق است و کوسن قشلاق و عساکر نصرت شعار پای  
 و کوسن را ناخت کردند و حرم امیر خضر شاه حاجی ملک  
 آغا و دخترش اسن ملک و غیرهما اسیر گرفتند و نارم را نیز  
 بناختند و ایل بسیار از آن مواضع کوچانیده براندازند و بعد  
 از آن فتوحات از آقسو امیرزاده اسکندر متوجه ختن شد  
 و تا خان بالغ ~~که~~ ~~ساخته~~ گاه خطای است برآه آب  
 انی صد و شصت و یک منزل است <sup>(۲)</sup>  
 اچه سی و پنج منزل است و از قرا خواجه تا تقاول که  
 خطای است و از کوه ناکوه دیواری کشیده اند و دروازه  
 رحانها و یام خانها ساخته و جماعتی در آنجا بمحافظت  
 در بعض نسخ بجای - چپقون - (حقوق) دیده شده

سرحد قیام می نمایند سی و یک منزل و از آنجا بکنجا نغو که از  
شهرهای خطای است پنجاه و پنج منزل و از آنجا تا بجان بالغ  
چهل منزل است و به نهای چهل منزل و گویند راهی  
دیگر هست که از ختن تا سرحد خطای بیچهل روز می توان  
رفت اما هیچ آبادانی نیست و ریگ فراوان است و چاه  
که در آن چول می کنند اگر چه زود بآب میرسد در بسی مواضع  
آب آن سستی دارد و هر جانور که میخورد هلاک می شود  
و از غرایب آنکه دو چاه که میان آن دو چندان مسافتی  
نیست گاه می باشد که آب یکی کشنده است و از آن یکی  
خوشگوار و از ختن تا بکاشغر پانزده روزه راه است و از  
کاشغر تا بسمرقند بیست و پنج منزل و در ختن در رودخانه است  
که آن را ارنگ قاش و قراقاش میگویند و بیشتر سنگ آن  
رودخانه یشم است و از آنجا بدیگر ممالک می برند و آب  
هر دو رودخانه از قوافغوناق فرو میریزد القصة چون امیرزاده  
اسکندر بختن رسید اهالی آن بقدح اطاعت و اذعان بیرون  
آمدند و سید قد و از نیروی دولت قاهره صاحب  
قران قلاع و بقاع آن حدود و نواحی مسخر گشت و امیرزاده  
مشارالیه بجانب قوافغوناق رفت و آن کوهی است بلند  
بغایت تند چنانچه پای زینها بسته اند تا صعود بر آن متمشی  
(۱) در بعض نسخه بجای پای زینها بسته - (نودینها راحت کرده) است .

کرد و سگان ختن و توابع هنگام حدودت فتن و وقایع پناه  
 بحصانت آن گوه برند امیرزاده چون بر کیفیت حال آن گوه  
 اطلاع یافت باز گشت و آن زمستان در کاشغر گذرانید و از  
 پری پیکران مغول و حور و شان ختن و تفوز اختیار کرده  
 مصحوب شیخ بساول بدرگاه عالم پناه روانه داشت و او در  
 اثنای یورش شام که بعد ازین شرح پذیر خواهد گشت بمسکو  
 ظفرتیرین رسید و یک تفوز دخترو یک تفوز اسپ با امیرزاده  
 محمد سلطان فرستاد و او بانشکوبعزم یورش جنه بتوکستان  
 آمده بود و چون امیرزاده اسکندر توقف نا نموده مسارعت  
 نموده بود و از پیش رفته آن معنی بر خاطر شاهزاده گران  
 آمد و بیلاک او را رد کرد و از آنجا مراجعت نموده بسمرقند  
 رفت و چون بهار شد امیرزاده اسکندر بانندگان آمد و از آنجا  
 بعزم دیدن امیرزاده محمد سلطان متوجه سمرقند شد و چون  
 باقی کتل رسید باو رسانیدند که خاطر شاهزاده متغیر است  
 و آنجا بودند مثل پیر حسامی نیز در خاطر اندیشه فضولی  
 ماش این معنی را حمل بر مخالفت و عصیان کردند  
 مکرانندگان را جمع آورده حصار را در میان گرفتند

نازل کرد و آن باغیست که امیرزاده، عمر شیخ احداث فرموده  
 بود و ایشان نوکران خاصه او را گرفته بندگان و خبر بسمرفند  
 پیش امیرزاده محمد سلطان فرستادند که او را اندیشه  
 مخالفت بود و بقلعه درآمده بانوکران او را گرفته ایم از  
 پیش شاهزاده کس آمد و امیرزاده اسکندر را بانوکران  
 بسمرفند برد و در کنار آب کوهک او را بشاهزاده رسانید  
 و پیرغو پرسیده امیرزاده اسکندر را بندگان و بیدان نمود  
 بیکجک را که اقا بگش بود با بیست و شش نوکر امیرزاده  
 مشارالیه بقتل آورده اند \*

گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب

قران گیتی ستان بعزم کفار گرج

بطرف دره خمشا



ابراهیم و سید علی احمد را خلعت داده بصرف نوازش و تربیت مخصوص گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشت و پربلیغ جهان مطاع بذقاف پیوست که از مجموع لشکرها از هر ده نفر سه نفر آذوق ده روزه گرفته ملازم موکب بیتی ستان باشند و باقی لشکر و اغریق در همانجا توقف نمایند و رایست نصرت شعار در زمان حفظ افریدگار ابلاغ کرده با تمام شاه زادگان منوجه ولایت ایشان شد و چون لب آب در مخیم نزول همایون گشت فرمان لازم الاقباع نفاق یافت ناگشاید جمع آورده بوسه آب پل بستند و شاه و سپاه بران پل بگذشتند و شیخ ابراهیم با لشکر شروان بموکب ظفر قرین ملحق شد و سید علی احمد نیز ملازم شد و موکب همایون از آنجا نهضت نموده از شکی بگذشت و بجانب دره خمشا که اماکن و مساکن گبران بود روان شد و مجموع آن دره جنگلستان بود بحیثیتی که از تشابک اشجار و اغصان باد وزان آسان از خلال آن گذار نتوانستی کرد \*

\* نظم \*

\* چنان تلگ و درهم یکی بدیشه بود \*

\* که رفتن دوران کار اندیشه بود \*

\* درختانش سر در کشیده بسر \*

(۴) چنین است در اکثر کتب و در بعض نسخه بجای - اغریق -

(ادریق) است \*

\* چو خطِ دبیـران پلک اندر دگر \*

\* نقابید، اند روی از چرخ هـوز \*

\* ز تنگی رهش پوست کندي ز هـوز \*

برلیغ لایم الاتباع بنفاد پیوست که لشکریان ظفر پیشه ده روزه  
راه درختان را بدهره و تبر و آره به بنداختند و راه ساختند  
بعرضی که پنج شش قوشون در پهلوئی یکدیگر می توانستند  
رفت و دران ایام مدت بیست روز متصل برف می بارید  
و پیوسته از پوند مشک نام سحاب برکوه و هامون خرده  
کافور می بیخت<sup>(۱)</sup> و چون لشکر اسلام بمحل و مقام گبران شقاوت  
فرجام رسیدند زمزمه تکبیر و تهلیل در خم طاق فیروزه نام  
انداختند و تیغ جهاد از نیام انتقام کشیده روی برف را که  
پشت زمین در پر حواصل گرفته بود از خون بی دینان  
غیرت رخسار لاله و ارغوان ساختند هر که یافت شد امان  
نیافت و هر که پدید آمد ناپدید گشت و خمشا که سالار  
و استظهار آن زمره لعین الدین یکذبون بیوم الدین  
او بود از تجزو و اضطراب ترک خان و مان کرد و فرار اختیار  
نمود مساکر گردون مآثور در طلب او نادره آقسو بشنافتند  
در بسی گاو و گوسپند و غیر آن از اموال و اجناس غنیمت  
یافتند و چون خمشا از بیم مجاهدان شیر شکار شغال وار

(۱) در بعض نسخه بجای - بیخت - (ریخت) دیده شد.

بجنگل گریخت سپاه دین پناه خانهای دوزخیان را آتش  
زدند و دیهها را بصرصر نهیب و غارت ویران ساختند \*

• بیت •

• ساکنان درد و زخ و مسکن با آتش سوخته •

• چهره ملت زفتح غازیان افروخته •

و چون عیش آن گمراهان بی خمر گوارنده نمی بود مرد و زن  
و اطفال ایشان بدان معتاد بودند بغایتی که هر که می مرد

بر حسب • • بیت •

• وصیت است که هنگام قبض روح مرا •

• بهی بشوئی و از چوب رز کذی تابوت •

بی شراب دفن نمیکردند از برای اضرار کفار و تغنیص عیش  
ایشان که نص و اغلظ علیهم بآن فاطق است امر عالی  
نافذ شد تا باغات و بساطین بر لشکر ظفر قرین قسمت کرده  
و مجموع بیالای کوهها بر آمده رزها که اهل نار باهید باده  
خوشگوار پرورده بودند از بیخ برکنند و دیگر درختها را  
بعضی را بریدند و بعضی را پوست باز کردند و عسارات آن  
مواضع بتخصیص کلیسیاها که محل عبادت نامقبسول آن  
مخدولان بود با خاک برابر گردانیدند و از غرایب اتفاقات  
دولت روز افزون حضرت صاحب قران آنکه در زمستان  
سال سابق که بارس نیل بود در بلاد هندوستان و نواحی

و حوالی دهلی و دریای گنگ غزا می فرمود و بتخانها را  
خراب می ساخت و درین زمستان توشقان نیل که مدت  
یکسال تمام نشده در ولایت گرجستان بجهاد مشغول بود  
و کلیسیاها را بر می انداخت و الله در من قال \*

\* بیت \*

\* براقِ عزم نوگامی که برگرفت از هند \*

\* نهاد گام دوم بر اقصای ایران \*

حقا که اگر اسکندر بودی اسپ دولتش درین طول و عرض  
بهباز چا سکندری خوردی و اگر اردوان دوان تازیدی از  
عده مجرد قطع مسافت بیرون نیامدی \*

\* بیت \*

\* کسی را که یاری دهش یاور است \*

\* حکایات او حالنی دیگر است \*

گفتار در مراجعت رایت نصرت انما

از غزوة درة خمشا

چون مبارزان میدان جهاد قریب یکماه نشیب و فراز  
آن بلاد را بسفایک مراکب تسلط و استیلاء بسپردند و بسیاری  
از ازناوران کفار و عامه بی دینان بد کردار را بتیغ آبدار  
آتش بار بقعر جهنم و بیس القرار فرستادند و حاکم ایشان  
خمشا آواره و کم آوازه گشت و دیار کفر و پراگندگی بیش از

اندازه گرفت و در آن هنگام شدت بروودت هوا از حد گذشته  
بود و راهها از کثرت برف در بند آمده \* \* نظم \*

- \* فشانده خورده کافور کون میغ \*
- \* <sup>رو</sup>فمرده چشمها چون چشمه تیغ \*
- \* جهان از جور چرخ چنبره پی‌ر \*
- \* ز گرد برف شیبیت کرده چون شیر \*
- \* ز رشک حسن احوال سمندر \*
- \* میان آب مرغابی پر آذر \*
- \* شده حلاج دی در <sup>(۱)</sup>پیشه کاری \*
- \* دکان بر چیده عطار بهاری \*
- \* ز بیم لشکر بی رحم بهمن \*
- \* گریزان آتش اندر سنگ و آهن \*
- \* ز سهم تیر سرما مهر انور \*
- \* ز ابر تیره ناوردی برون سر \*

و بدین واسطه لشکریان را قوت یافت نمیشد و اسپان را غیر  
از پوست درخت خورش نماند چنانچه بسی از چهارپایان  
تلف شدند حضرت صاحب قران مرکب مراجعت در زیر  
ران عزیزمت کشید و از آب گرگدشته در مواکب فتح و فرصت  
و فراغ بقرا باغ معاودت نموده بار دوی همایون نزول فرمود

(۱) در بعض نسخه بجای - پیشه - ( پنبه ) دیده شد \*

و دیده امید فرزندان را بفرط طمعت فرخنده روشن گردانید  
و در آن مقام از موهبت ذوالجلال والا کرام امیرزاده خلیل  
سلطان را پسری جمیل بپیکر خجسته اثر کرامت شد و او را  
برکل نام نهادند و چند روز متوالی برسم نهیت و نقار قیام  
نمودند و طویهای پادشاهانه مرتب داشته عیشها کردند  
و طربها افزودند و در آن اثنا فرمان اعلیٰ صدور یافت که  
امراء امیرزاده میرانشاه را که در محاربه گرجیان که بحوالی  
الفجق اتفاق افتاده بود تقصیر کرده بودند و فرار جمته در  
دیوان بزرگ یرغوپرسند امیرزاده شاهرخ و امراء بامثال  
امر قیام نمودند و چون بعد از پرسش و تفتیش و تحقیق  
صورت حال چنانچه واقع شده بود بعرض همایون رسانیدند  
حکم واجب الاتباع بنفاد پیوست و حاجی عبدالله عباس  
و محمد قزغان را پس و پیش چوب یا ساق زدند و بمن حمزه  
اپردی را که پیش از همه گریخته بود اشارت شد که بیاساق  
رسانند و بدرخواست شاهزادگان بجان امان یافته او را نیز  
چوب پس و پیش زدند و از هر یک ایشان بجرمانه سیصد  
سراسپ بستند و بر مجموع اعیسان نوکران امیرزاده  
میرانشاه بحسب حال از پنجاه تا دو بیست و سی صد  
سراسپ حواله رفت و تمام آن اسپان را بر پیادگان سپاه  
ظفر پناه قسمت کردند و عاطفت پادشاهانه امیرزاده ابا بکر

را که در آن جنگ جلالت نمود و سید س علی شکی را بیک  
چوبه تیر بر خاک هلاک انداخته بصفوف تربیت و فوازش  
اختصاص بخشید \*

\* شہ است ظلّ خدا زان دهد سزار جزا \*

\* بقهر و لطف بد و نیک زیر دستان را \*

و هم در آن اثنا برهان اغلن را که بکرات حرکات نامناسب  
از ربه دور پیوسته بود چنانکه سبق ذکر یافته باز بتجدید  
جریمه بزرگ ازو بظهور آمد بر حسب اشارت شریف قهر  
بپاساق رسانیدند و پسرش را نیز همان شربت چشانیدند  
و قوشون و نوکران او را بوستم فولاد دادند فسبحان الذی  
یعز من یشاء و یذل من یشاء و هو علی کل شیء  
قدیر \*

تمت احوال امیرزاده رستم که از جام

متوجه شیراز شده بود و ذکر جریمه که

از برادر بزرگ او امیرزاده

پیر محمد بظهور آمد

گفته شد که امیرزاده رستم بر حسب فرمان صاحب

قران گیتی ستان از جام متوجه شیراز شد و امیر سونجک

باد و هزار سوار بمو جب فرموده ملازم رکاب او بود و چون  
 ایشان از راه یزد و ابرقوه بشیراز رسیدند امیرزاده  
 پیر محمد برادر را در قرا باغ طوی کرده خلعت پوشانید و صد  
 هزاره یفارقپی بخشید و امیرزاده رستم و امیر سونجک  
 و برادرزاده اش حسن جاندار و حسن چند اول که هر دو  
 در شیراز بودند بر حسب فرموده از راه بیهان و تستر عازم  
 جانب بغداد شدند و امیر سعید برلاس و علی بیگ عیسی که از  
 خویشان امیر عباس بود در شیراز جهت ضبط شهر باسنادند  
 چه اشارت علیه باین معنی نفاق یافته بود و امیرزاده  
 پیر محمد که حکم جهان مطاع چنان بود که اولشکرا سر کرده  
 برود از عقب ایشان روان شد و تن بخستگی داده بیهانه  
 مرضی که نداشت تخاف نمود و از نوبنجان شولستان باز  
 گشت و امیرزاده رستم و امراء مذکور لُ استرک را در  
 راه مهرمز تاخت کردند و غنیمت بسیار گرفتند و از انجا ایلغار  
 کرده و از دزپل گذشته در موضع د و بندار تمام احشام ساکی  
 و فیلی را بغارتیدند و از آن جا روان شده باد را و بانسار را  
 غارت کردند و اسیر گرفتند و چون جمادی الآخر سنه ( اثنین  
 و ثمانمایه ) بمذلی رسیدند امیر علی قلندر که از قبل سلطان  
 احمد آنجا بود آهنگ جنگ کرد و او را بیک حمله شکسته از  
 مردم او یازده کس را دستگیر کردند و به تیغ سر افشان



از پا در آوردند و مندا لی را عرضه نهب و تاراج ساختند و امیرزاده پیرمحمد که بعلمت تمسارص از راه برگشت چون بشیراز رسید بواسطه اغواء و افساد جمعی تا جیلک بد فعل که ملازم او شده بود ند خیالی فاسد بد صاف راه داد و بترتیب سموم قاتل و دیگر تصورات باطل اقدام نمود و هم از نوکران او جمعی امیر سعید بولاس را از آن حال آگاهی دادند و هنگام تفتیش در روی او بمشافهه بگفتند امیر سعید او را در قلعه قهندر محبوس گردانید و خود جهت محافظت از در قلعه ساکن شد و علی بیگ عیسی را در شهر بگذاشت و خبر پیاپی سریر اعلی فرستاد و در قشلاق قراباغ که مخیم نزول صاحبقران بود فرستاده امیر سعید برسد و صورت حال بعرض رسانید پربلیغ عالم مطاع صادر شد که امیر الله داد بشیراز رود و مفسدان که شاهزاده را بد آموزی کرده اند بیاساق رساند و امیرزاده رستم را بجای برادر بزرگ نصب کند و او را بند کرده بیاورد امیر الله داد بر حسب فرمان روان شد و چون بشیراز رسید از مفسدان بد آموز مولانا محمد خلیفه و سید جراح و رستم خراسانی را همانجا بیاساق رسانید و مستوی قوشچی<sup>(۱)</sup> را دست و پای بریدند و مبارک خواجه و محب شربت دار و شیخ زاده فرید را بند کرد

(۱) در بعض نسخه بجای قوشچی - (قوجین) است \*

و نشان صاحب قران گیتی ستان را بعراق عرب پیش  
 امیرزاده رستم فرستاد و در مداخلی بعد از انهزام امیرعلی  
 قلندر بار رسید و چون امیرزاده مشارالیه بر مضمون فرمان  
 واقف شد بی توقف از انجا متوجه شیراز گشت و بر حسب  
 فرموده حسن جاندار و حسن جفنادل ملازم او باز گشتند  
 و امیرسونجک برای <sup>(۱)</sup> جمجمال روی توجه بقرا باغ آورد که  
 محل اردوی همایون بود و چون امیرعلی قلندر که در مداخلی  
 از صدمه جلالت عساکر منصور گریخته بغداد رسید و صورت  
 واقعه بعرض سلطان احمد رسانید اضطرابی عظیم بحال او  
 راه یافت و از غایت دهشت و حیرت بفرمود تا دروازه‌ها را  
 مجتمع ببستند و جسر بکشادند و از امارات دولت قاهره  
 دران ولایت غریب روی نمود شرحش آنکه حضرت  
 صاحب قران حکومت خوزستان و ضبط آن بشروان ارزانی  
 داشته بود و او در انجا دل بر جمع مال بسته دست استیلاء  
 بر کشاد و از شمس الدین دهدار و دیگر متعینان و منمولان آن  
 دیار وجه بسیار بزجر و اضرار بستند و بعضی از کلا نتران جویره  
 را بقتل آورد و با هزار سوار آراسته متوجه بغداد شد و کمر  
 خد متکاری بسته با قدم هواداری پیش سلطان احمد رفت  
 سلطان احمد مقدم او را گرامی داشته بمزید تربیت اختصاص

(۱) در دو کتاب بجای - جمجمال - (چچمال) دیده شده.

بخشید و او بخفیه با امراء و اتباع او از در دوستی درآمد، هر کس را بمبلغی گوانمند از ده هزار دینار ناسیصد هزار دینار بغداد می محظوظ گردانید و از تصادم تقدیرات الهی مفصل و جہی که بہر کس داده بود از نویسندہ او ضایع شد و بدست یکی از نوکران سلطان احمد کورہ بہادر نام افتاد و در آن اثنا کہ سلطان احمد از غلبہ حیرت دروازا ہستہ بود بعرض او رسانید و توہمی کہ داشت یکی ہزار شد و از جملہ مبلغ دہ ہزار دینار با سم رافع مفصل ثبت بود سلطان احمد فی الحال او را بہ نشاند و بدست خود کردن زد و در آن وقت شروان را با جمعی امراء مثل قطب حیدری و مقصور بتاخت ایرات فرستادہ بود یادگار اختاجی را بفرستاد و امراء را بیغام داد تا شروان را بقتل آوردند و سرش را ببغداد فرستادند و در شہر بکمتر از ہفتہ قریب دہ ہزار کس را از مردم خود بکشت و وفا خاتون را کہ بجای مادرش بود و او را از خریدی پرورده و بزرگ کردہ بواسطہ فرستاد و بالشی بوزری او نہادہ بآن طریق ہلاک کردند و دیگر زنان و خدمتکاران کہ در حریم دولت او بودند بیشتر را بدست خود بکشت و در دجلہ انداخت و بعد از آن در خانہ را بہ بست و ہیچ افریدہ را راہ نمی داد چنانچہ آتش خاصہ کہ باورچیان می آوردند در میزدند

و آن را سپرده هم از در باز میگشتند چون چند روز بربین و نیره بگذشت شش کس از محرمان را بفرمود نه هفت بار گیر از طریقه خاصه گرفتند و بآن جانب دجله بردند و شبی بکشتی از آب بگذشت و بآن شش کس سوار گشته متوجه قرا یوسف ترکمان شد و مدنی مطبخیان برقرار طعام می بردند و بخند متکاری می سپردند و مردم را از غیبت او اصلاً خبر نبود و چون سلطان احمد بقرا یوسف رسید او را و لشکریانش را بغارت شهر تطمیح کرده بغداد آورد و چون برسیدند ایشان را بآن طرف آب منزل تعیین فرمود و خود بکشتی بگذشت و از بس نقد و اقمشه و اسلحه و اسپان تازی و سایر رخوت و اجناس که بقرا یوسف و ترکمانان داد ایشانرا خورسند ساخت و نگذاشت که دست تعدی بغارت دراز کنند و چون از هجوم سپاه حضرت صاحب قران بغایت خایف و ترسان بود پیوسته جاسوسان را برگماشته تفحص احوال آنحضرت میکرد و چون در اواخر سغه (اثنین و ثمانمایه) خبر آوردند که رایت کشور کشای روی عزیمت بصوب سیواس آورده اند یشه کرد که اگر عساکر گردون متأثر بحدود روم و شام در آیند راه گریز که ممر فجانش همان بود برو بسته ماند فوج را جهت ضبط شهر باز گذاشت و زن و فرزند و اموال و نفایس خود را برداشته با قرا یوسف از بغداد روان شد و از فرات

گذشته روی گریز بروم نهاد و چون بحلب رسیدند حاکم آنجا  
 تمورتاش با دیگر امراء از شهر بیرون آمدند و راه بر ایشان  
 به بستند و چون جنگ در پیوست شکست بر لشکر حلب افتاد  
 و ایشان از آنجا گذشته بروم رفتند و قصه فوجی از سپاه ظفر پناه  
 که در یورش سیواس با ایشان در چار خوردند و کردند آنچه  
 کردند خواهد آمد \*

## گفتار در قورلتای فرمودن حضرت صاحب قران بعزم غزای گرجستان

چون فصل زمستان که او ان جولان بنفشه نصرانی شعار  
 و فرگس یهودی عیار می باشد با آخر انجامید و مبشر صبا که  
 مفسر آیت و احیانا به الارض بعد موتها است بشارت  
 ورود ورد محمدی انما که من شم الورد الاحمر ولم  
 یصل علی فقد جفانی - صلی الله علیه و سلم - رسانید  
 حضرت صاحب قران کامگار سپهر اقتدار در اول لوی یل از  
 قشلاق بیرون آمد \*

\* نظم \*

\* قورلتای فرمود وقت بهار \*

\* که پشت زمین شد چو روی \*

\* شدند انجمن جمله شهزاد \*

\* بزرگان و گردان و آزاد \*

- جهان جوی با سروران رای زد •
- بموج اندر آمد محیطِ خرد • •
- و بعد از ارت اقداح استشارات تقدیم احراز فضیلت جهاد
- و غزو بازمرة شرك و عناد و جبهه همت عالی نهمت گشت •
- نظم •

- و زان پس شد اسباب طوی ساخته •
- یکی جشن شاهانه پرداخته •
- خدیو جهان گیر روشن ضمیر •
- برآمد بتختِ خلافت مصیر •
- پراز شیره شد صحنِ هامون تمام •
- خورش خورده شد باده چستند و جام •
- پس از عیش و عشرت ز اندازه بیش •
- مهمات دولت گرفتند پیش •

و رای آفتاب اشراق برتفقد احوال اعوان و انصار انداخت  
 شاهزادگان و امراء و کافه لشکریان مظفرلوارا اوکلک داده  
 پیادگان را سوار ساخت و طرق و منازل صوب گوجستان را  
 نفتیش و تحقیق نموده بتفصیل ثبت افتاد و در ضمان  
 حفظ مهمان معین از قرا باغ روی توجه بولایت ملک  
 گرگین نهاد •

• بیت •

• با سپ اندر آمد ز بالای نخست •

• روان کرد رایت به نیروی بخت •

و چون بعد از ده روز صحرای بود مع مضرب خيام موكب گيتي  
ستان گشت و قبه بارگاه گردون اشتباه باوج ماه برآمد •

• بیت •

• همه دشت گشت از کران تا کران •

• پر از خیمه و خرگه و سایبان •

طهرتن که از سابقه عنایت ذوالمنن به بقدرگی و هوا خواهی  
آنحضرت اختصاص یافته بود از آزر<sup>(۱)</sup>نجان برسید و بسعادت  
بساطبوس استسعاد یافت و زانو زده پیشکشها کشید •

• بیت •

زمین را بلب نقش بندی نمود • ثنا گسترید و ستایش فرود  
حضرت صاحب قران صنوف مراحم و عواطف خسروانه در  
بارۀ او ارزانی داشت و بخلعت و کلاه و کمر سرافراز گردانید  
و بتوق و علم و فقاره بلند آوازه ساخت و رخصت مراجعت  
بآزر<sup>(۱)</sup>نجان کرامت فرمود و اشارت علیه بذفاذ پیوست که در  
ضبط و محافظت جای خود کوشش نموده شرایط حزم و احتیاط  
مرعی دارد و آن سرحد را از تعرض سپاه روم میانیت نماید •

• نظم •

• جهاندار گفتش که بیدار باش •

(۱) در سه کتاب نجاشی - آزر<sup>(۱)</sup>نجان - (آذر<sup>(۱)</sup>نجان) است •

• بداد و ددهش کوش و درکار باش •

• بمرودی نگهدار آن مرز و بوم •

• مشو غافل از بد سگالانِ روم •

و رایت نصرت شعار از انجا نهضت نموده شکار کزان منازل  
و مراحل سپری می شد و چون حدود گرجستان از غبار  
موکب ظفر قرین عطر سایی گشت قاصدی پیش گوگین فرستاد  
که طاهر پسر سلطان احمد چلابر را بجانب ما فرست و چون  
فرستاده پیغام بآن بد گیش شقاوت فرجام رسانید از غایت  
جهل و ضلال جواب نه بر نهیج صواب باز داد • • نظم •

• هر آن کز سعادت نصیبی نیافت •

• هر پرتو نور دانش نتافت •

• زبانش چو بوبد طریقِ خطاب •

• نگوید بجز هرزه و ناصواب •

لاجرم چون فرستاده باز آمد و صورت حال عرضه داشت از  
جسارت خسارت مآل آن بی دین بد فعال نایره خشم حضرت  
صاحب قرآنی افروخته تر گشت و از اغرق<sup>(۱)</sup> جدا شده بتعجیل  
روان شد و سپاه ظفر پناه را فرمان داد تا بولایت گرج در  
آمده خروش تکبیر و نهلیل در دیار کفر انداختند و دست  
جلالت بغزواهل شرک و ضلال برکشاده مواضع و مساکن

(۱) در بعض نسخه بجای - اغرق - (اورق) دیده شد •



ایشان را و بران ساختند و اشجار و فلات را با میوه رسیده  
و خوشه کشیده از بیخ برکنند و گرجیان از غایت خوف  
و اضطراب پناه بکوههای بلند و غارهای استوار برده بودند  
و در مواضع سخت که وصول بآن بطریق غلبه و استیلاء در  
اندیشه و رای عقلاء نگذرد حصارهای محکم ساخته و مسکنها  
پوداخته بهادران لشکر اسلام را چون پشت شجاعت بقوت  
دولت قاهره صاحب قرانی قوی بود بی اندیشه روی تهور  
بقلع و تبع کفار نهادند و بعضی دلاوران از سرچاه برخاسته  
در صدف و قهای نشستند و جمعی آنرا بزنجیروها و طنابها  
استوار کرده از بالای کوه فرود می گذاشتند تا بمقابل مغارها  
میرسیدند و آن شیر مردان موفق دران صدف و قهای معلق  
بپای مردی و مردانگی بر می خاستند و از سر خلاص  
دست جهاد کشادگی انتقام اسلام از کفره شقاوت فرجام  
می خواستند و بی دینان بدکیش را که دران مغارها تحصن  
جسته بودند بزخم تیر و ضرب نیزه و شمشیر مقهور گردانیده  
بمغارها در می آمدند و آن خاکساران باد پیمارا به تیغ  
آبدار از مغاره بآتش که وقودها الناس و الحجارة  
می فرستادند و در بعضی مواضع که مواقع تحصن ایشان بود  
آتش و نطف می انداختند و عماراتی که از چوب ساخته  
بودند می سوختند و هر چند اهل شرک و ضلال بسیار بودند

و در مواقف مقاتله و جدال از بیم جان بجان میکوشیدند  
 بروفق میعاد الا ان حزب الله هم الغالبون در هر  
 موقف نسیم نصرت الهی از مهتّب فضل نامتناهی بر رایت  
 اسلام می وزید و همای ظفر از تابید خالق قوی و قدر جناح  
 نجات بر لشکر پادشاه دین پروردان گستر می گسترانید و برین  
 منوال پانزده حصار نامدار که مایه اعتضاد و استظهار کفار  
 بد کردار بود مفتوح و مسخر گشت و هر که بتلقین و تعلیم  
**والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم**  
 سعادت اسلام دریافت او را امان بخشیدند و هر که از غوایت  
 و طغیان بر ضلال لن نوهن به - **ذا القرآن** اصرار نمود  
 سرش از تن پئیغ جهاد بریدند \*  
 \* بیت \*

\* سوی دین بتوفیق پروردگار \*

\* هر آن کس که راه برد شد رستگار \*

\* ولی غازیان ممالک ستان \*

\* ندادند امان مشرکان را بجان \*

حضرت صاحب قرآن از سپاه خراسان جمعی نام پرده ازان<sup>(۱)</sup>  
 و لشکریان پیاده را بمحافظت تفلیس نام زد کرده باز داشت  
 و در دشت مقرران نزول فرمود گرگین بی دین چون آثار  
 کین حامیان شرع مستقیم بدیده یقین مشاهده کرد چون روبه

(۱) درد و نسخه بجای - پرده ازان - (داران) است \*

گرگین از مهابت شیرغریب رو بگریز نهاد \* \* بیت \*

\* چون شمن زبون گشت و بیچاره شد \*

\* بنچار و ناکام آواره شد \*

از نادران گرج و بزرگتران آن دیار از غایت عجز و اضطراب و  
 نهایت تدلل و انکسار روی تضرع و ابتهال بقبله ترفع و جلال  
 آوردند و در موقف انقیاد و اطاعت بزبان استکانت  
 و خشوع امان خواستند \*

\* نظم \*

بدرگاه صاحب قران آمدند \* لذا خواند زاری کفان آمدند  
 بریده دل از جان امید از جهان \* کشاده یکایک بیوزش زبان  
 و چون آن ولایت بتحت تصرف سپاه بهرام انتقام اسلام در  
 آمد کلیسیاها و دور که از مدتی مدید باز محال عبادت  
 نامقبول آن مدبران مخدول بود همه را به تبر ظفر و میثین  
 تعصیب دین با زمین هموار ساختند و زجل تسبیح و تهلیل دزان  
 اماکن انداختند آن اراضی ببرکت وصول غازیان صاحب  
 فایده از میان اقامت اذان و ادای فرایض و سفن بهترین  
 ادیان و ملت زهراء خاتم پیغمبران علیه و علیهم الصلوٰة و السلام  
 بهره مند گشت و برکات آن برروزگار این دولت پایدار که تا  
 انقضاء احقاص و اعصار پاینده و مستدام باد و اهل و متواصل  
 شد و الحمد لله رب العالمین \*

گفتار در توجه حضرت صاحب قرآن بعزم غزو

### بجانب جانی بیگ گرجی

بعد از فتح و تسخیر ولایت ملک گرگین رای رزین  
صاحب قرآن سعادت قرین غزو دیگر ولایات گرجستان مطمح  
نظر همت ساخت راز دشت قرآن ایلغار فرموده <sup>(۱)</sup> اغرقی  
دیگر بگذاشت و رایت عزم دره جانی بیگ گرجی بر  
افراشت \*

ز تخت اندر آمد بلخیت روان \* سمند قمر سیر گرهون توان  
روان از پیش لشکری بی شمار \* همه صفدر و تند و خنجر گذار  
و چون ماهیچه چتر فرود سای از مطلع آن دره بر آمد مساکر  
گردون مآثر حدود و جوانب آن را غر و گرفتند و از صدای  
نفیر و نقاره و برغو زلزله در آن کوه و دره انداختند و اطراف  
آن ولایت را تاخت کرده غنیمت بسیار و مال بی شمار  
ضمیمه دیگر و فتوحات سپاه اسلام شد جانی بیگ گرجی با  
جانی بلب رسیده و دلی چون مرغ نیم بسمل از خوف  
و هراس در خون طبیده بقدم مطارعت و انقیاد بیرون آمد  
و حصار و مغاره بیکبار از بیم تسلیم کرد \*

چو دشمن فرود ماند بیکبارگی \* برون آمد از عجز و بی چارگی

(۱) در بعض کتب بجای - اغرقی دیگر - (اورق دیگر بار) دیده شده \*

بدرگاه صاحب قرآن سجده برد • ولایت بخدا م حضرت سپرد  
 لشکر منصور کمر جهاد و بازوی اجتهاد بسته و کلاه بتیغ غزا  
 که بصیقل ظفر زدوده بود و از چشمه نصرت آب داده آتش  
 فناء و خرمین حیات کافران نهادند و همه را بسقر و سعیر  
 و جهنم و بیس المصیر فرستاده مساکن و عمارات ایشان را هم  
 بسوختند و بفردولت قاهره صاحب قرآنی کرایم غنایم این  
 جهانی و عظیم اجور و مقوبات آن جهانی اندوختند •

• نظم •

- چو برباد تاراج رفت آنچه بود •
- فلندند آتش دران بوم زود •
- نماندند چیزی بجز سنگ و خاک •
- و زان پس با آتش سپردند پاک •

وزانجا در ظل رایت فیروزی آیت مراجعت نموده با غرق  
 پیوستند و حضرت صاحب قرآن سید خواجه شیخ علی بهادر را  
 از راه سما و بتاخت روانه ساخت و امیر جهانشاه را با لشکر  
 چرنقار از دهانه دره باستعجال ارسال فرمود و موکب گیتی  
 ستان در زمان عون و عذایت یزدان از راه سما روان شد  
 و لشکریان که از هر جانب بتاخت رفته بودند مظفر و منصور  
 با غنایم نامحصور از اسپ و گوسفند و غیر آن باردوی

همایون ملحق شدند و آن لشکر شیرشکار مور شمار در جمیع اطراف و اکفاف آن دیار از برای زجر و اضرار کفار غللهای ایشان را بر کفندند و کلیسیاها و پیران ساختند \* \* بیت \*

ز آسب قهر اندران بوم و بر \* نماند از عمارت بکلی اثر  
و در سر دره قلعه بود بیل نام در غایت استحکام و حصانت  
و نهایت ارتفاع و متانت \* \* بیت \*

چو عهد عاشقان محکم حصاری \* معاذ الله ز خبیر یاد گاری  
و چون رایت نصرت شعار سایه وصول پیران انداخت در  
زمان فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و عساکر گردون مآثر  
همان روز جنگ در انداخته آن را نیز مسخر ساختند و پیران  
گردانیدند \* \* نظم \*

- \* حصار بدان استواری که بود \*
- \* که تسخیر آن ممتنع می نمود \*
- \* دلیران لشکر بفـرمان شاه \*
- \* گرفتند و کفندش از گرد راه \*

و از آنجا کوچ کرده صحرای گرج مضرب خیام نزول همایون  
گشت حضرت صاحب قران امیر جهان شاه و دیگر امراء را  
با غلبه تمام از لشکر ظفر قرین بطلسب گرگین بی دین بایلغار  
فرستاد و آن بد فعال لعین چون شغال گرگین در بیشها و درها  
سرگردان می گشت لشکر منصور فوج فوج در جست و جوی

او بشناختند و بمیان بيشها و درها در آمده او را بسيار طلب  
کردند و چند کس از خواص نوکران او بدست آوردند اما  
او را نيافتند و غارت بسيار کرده با عنايم بي شمار باز گشتند  
و بمعسکر همایون پیوستند حضرت صاحب قران از انجا نهضت  
نمود و از آب کُر گدشته بسعادت و اقبال نزول فرمود \*

## \* بیت \*

توفیق رفیق و چشم بد دور \* نصرت یزک سپاه منصور

گفتار در فتح قلعه زریت و حصار سوانیت

درین اثنا منهبان وقایع پژوهه بسمع اعلی رسانیدند که  
جمعی کثیر از اژنان و ران گرج قلعه زریت را پناه ساخته اند  
و در انجا متحصن شده و آن حصاری بود بغایت استوار بر  
بالای کوهی بلند واقع شده چنانچه هرگز ره هیچ تاربخ کس  
ندیده و نشنیده که آن را بقوت و غلبه گرفته باشند ابر تا بیای  
او رسیدی عرقش از جبین روان گشتی و باد جهان گرد از  
فراز آن نفس در بر افتاده گدشتی \*

\* بیت \*  
ز راهش پیک فکرت خسته گشته \* بعجز از نیمه ره باز گشته  
ضمیر منیر صاحب قران جها نگیر کمند تدبیر بر کفکره تسخیر  
آن انداخت و بایلغار روان شده و لشکر فیروزی اثر بهای  
آن کشیده پیرامن آن را مضروب خیام نزول همایون ساخت  
اعوان و انصار سپهر اقتدار بترتیب منجذیق و عراده و دیگر

اسباب جنگ حصار مشغول شدند روز هفتم یرایغ لازم الاتباع  
 صادر شد و عساکر گردون مآثر جنگ سلطانی در انداختند  
 و آن قلعه را به نیروی دولت قاهره مستخر کردند و هم در آن  
 روز کنده و افکنده با زمین برابر کردند و مجموع گرجیان  
 بد کیش را که در آنجا بودند بتیغ غزا بگذرانیدند و سپاه ظفر  
 پناه با طرف و جوانب تاخت برده بی دینان سرگشته را  
 گروه گروه دستگیر کرده می آوردند و بر حسب فرموده  
 اقتلوا المشرکین كافة همه را به تیغ جهاد روانه جهنم و بیس  
 المهاد میگردانیدند از بس خون که بحکم شروع مبین بر  
 خاک کین ریختند بسیط زمین لاله زار شد و از بس چیغه  
 کشته که برهم افتاده دشت سر بسر کوه گشت و دامان کوه  
 از خون رود بار \*

\* نظم \*

- \* ز بس گرج کز کین دین کشته شد \*
- \* زمین تا سپهر بر بوین پشته شد \*
- \* رسید و گشت اندران قتل گاه \*
- \* نم خون بماهی بخارش بماء \*
- \* جهان شد ز بس چیغه زخم دار \*
- \* چو کوهی که باشد همه چشمه سار \*

و درین اثنا خبر محقق شد که گرجین لعین در موضع سوانیت



نشسته است و از بختِ خفته اش خارِ اضطراب در پای شقاوت  
 شکسته حضرت صاحب قران بتحقیق و ثبت راهها فرمان داد  
 و بجمع سپاه که بهر طرف تاخت برده بودند اشارت نمود  
 و نیمه لشکر را در اغرق گذاشته و رایت عزم خسروانده بر  
 افراشته در کف حفظ آفریدگار با نیمی دیگر ایلغار فرموده  
 روی توجه براه نهاد \*

\* نظم \*

\* روان شد جهان دار با داد و دین \*

\* بعزم غزا با سپاهِ گزین \*

\* ز گرد آسمان در سیاهی شده \*

\* ز جوشن زمین پشت ماهی شده \*

کرکین از استماع توجه رایت نصرت قرین سراسیمه و بیچاره  
 از سوانیت آواره گشت و با قلق و اضطراب جان گذاز بصوب  
 انجاز گریخت لشکر منصور چون بقلعه سوانیت رسیدند آنرا  
 بفر اقبال بی انتقال صاحب قران بیلک حمله بکشادند و دل  
 در کین کرکین بسته بتگامشی او روان شدند و به بسیاری از  
 مردم آرسیده بقتل آوردند کرکین خاکسار از آب ایغرو کران  
 گذشته بهزار جان کندن نیم جانی از آن ورطه بیرون برد \*

\* بیت \*

\* ز سر ساخت پا تا بموئی برست \*

\* چونیرے که یابد رهائی ز شست \*

و چون کارش بجان و کار و باسخوان رسید بیقین دانست که دست مکنت او از حمایت پسر سلطان احمد جلابر قاصر است او را براند و او بررم رفت که خبر توجه پدرش بدانجانب شنیده بود و کرکین اسمعیل را بدرگاه عالم پناه فرستاد و صورت فرودماندگی و اختلال حال بوسم تصریح و ابتهال عرضه داشت استادگان پایه سرپرستی کرد که نتیجه تبه کاری و بد کرداری خود دیدم و مرارتش چشیدم و بدانچه سزایم بود رسیدم و مقاسات آن کشیدم اگر مرحمت پادشاهانه بگذری حضرت رقم عفو بر جرایم این بنده معترف بگناه کشد و از سرخون این بیچاره مضطرب گذرد بعد ازین روی اطاعت از قبله فرمان برداری نگرداند و از اذیت اهل اسلام بغایت محقرز بوده بهیچ وجه ایشان را نرنجاند و باج و خراج هرگز در عجز و احتیاج گرفته سال بسال مال بخزانه عامره رساند \*

اگر عفو شاهم ببخشند گناه \* نه پیچم دگر روی خدمت ز راه  
 کفم در مقام سرانگندگی \* بجان بندگان ترا بزدگی  
 اگر چه گناه گارم و تیره روز \* بعفو تو امید دارم هنوز

گفتار در توجه رایت حضرت صاحب قران

بجانب ایوانی گرجی

چو ملک کرکین از در مسکنت و بیچارگی در آمده